

اردشیر بهمنی

همدان

به مزاحمت نگفتم این اشعار
هزل بگذار و جدا از او بردار

عبید شاعر هزل و طنز

مشمول بر پژوهشی در احوال عبید و اوضاع سیاسی، اخلاقی، و اجتماعی عصر وی



اگر شربت بی بایدت سودمند
ز داعی شنو نوشداروی پند
ز پرویزن معرفت بیخته
به شهد ظرافت بر آمیخته
از تاریخ و محل تولد عبید اطلاعی دقیق در دست نیست ولی محتملا او در
اوایل قرن هشتم هجری در قزوین بدنیا آمده است
حمدالله مستوفی همشهری عبید در تاریخ گزیده که تاریخ تألیف آن ۷۳۰
هجری است گوید: عبید از خاندان زاکانیان است و زاکانیان تیره‌ای هستند از

اعراب بنی خفاجه که به مهاجرت به قزوین آمده و در آنجا ساکن شده بودند مستوفی بیش از این چیزی در باره‌ی عبید نمی‌گوید: نقی‌الدین کاشی و صادق اصفهانی نیز فقط تاریخ وفات عبید را به ترتیب ۷۷۲ و ۷۷۱ نقل کرده‌اند آنچه مسلم است عبید تا ۷۶۸ زنده بوده و در اصفهان زندگی می‌کرده است بدو دلیل:

۱- کتابی بنام اثمار و اشجار از تألیفات علیشاه بن محمد بن قاسم خوارزمی معروف به (علاء بخاری منجم) که تمامی آن بخط عبید نگاشته شده در کتابخانه آقای حاج حسین آقای ملک موجود است که در پشت صفحه اول و دوم آن تاریخ تحریر و تاریخ اتمام کتاب بخط خود عبید درج شده تاریخ اتمام کتابت یازدهم محرم (۷۶۸) است.

۲- عبید قصیده‌ای در مدح شاه شجاع و فتح اصفهان بدست او سروده است که مطلع قصیده این بیت است:

صبح عید و رخ یا روزگار شباب
خروش چنگ و لب زنده رود و جام شراب
و در همین قصیده اشاره به فتح اصفهان می‌نماید:

نوید فتح صفاهان و مزدهی اقبال
نشان بخت بلند و امید فتح الباب

واقامت او باستناد بیت دیگری از این قصیده در اصفهان مسجل می‌شود:

بر آستان تو گشتم مقیم و دولت گفت
«نزلت خیر مقام و جدت خیر مآب»

تاریخ فتح اصفهان بدست شاه شجاع سال (۷۶۸ هـ) است. از تاریخ زندگی عبید از ۷۶۸ تا سال مرگ او که مسلماً از ۷۷۲ تجاوز نمی‌کند اطلاعی در دست نیست ولی بظن قوی او در اصفهان فوت نموده است چه در کنارهی صفحه اول کتاب تاریخ اثمار و اشجار که بخط عبید کتابت یافته عبارتی با این

مضمون و بخطی غیر خط عبید دیده می شود:

انتقل بحق الارث حرره اسحق بن عبیدالزاکانی احسن الله احواله...
 لسنه اثنی و سبعین و سبعمائه که دلیل بر این است که عبید در سال ۷۷۲ در قید
 حیات نبوده و این کتاب بارث به پسرش اسحاق رسیده است. همانگونه که
 ذکر شد از تاریخ و محل زندگانی عبید تا سال جلوس شیخ ابواسحاق اینجو به
 تخت سلطنت فارس (۷۴۴) اطلاعی در دست نیست آن چه مسلم است عبید تا
 قبل از این تاریخ در عراق بوده زمان اقامت عبید در عراق عرب تا قبل از سال
 ۷۴۴ دوره کشمکش امیران محلی، هرج و مرج و ملوک الطوائفی در ایران میباشد
 دوره ای که از (۷۳۶) پس از مرگ ابوسعید بهادر شروع گشته است. آذربایجان
 و اران تحت امرسانی بیگ و امیر شیخ حسن چوپانی سلطانیه و عراق در دست
 امیر شیخ حسن ایلکانی - بغداد و عراق عرب تحت اختیار قوم ایرات و قراچری،
 قسمتی از روم مطیع یکی از نواب شیخ حسن بزرگ و قسمت دیگر در دست
 ملک اشرف چوپانی، فارس در اختیار خاندان اینجو، یزد و اطراف در تصرف
 امیر مبارزالدین، قسمتی از خراسان و هرات در اختیار آل کرت و بقیه آن بانضمام
 جرجان تحت قدرت طغایمورخان، سبزوار و بیهق و نیشابور در اداره امرای
 سربدار، کرمان و اصفهان در دست امرای محلی است، حدود و ثغور قلمرو
 هر یک از این امیران هر روز جزر و مدی پیدا می کند و فساد اخلاقی و تباهی و
 ویرانی بر همه جا حکم فرماست.

عبید پس از استقلال شاه ابواسحاق چون اوضاع عراق و آذربایجان
 دستخوش هرج و مرج و عرصه کشمکش امیرانی بود که پس از مرگ ابوسعید
 بهادر (۷۳۶) در طلب سلطنت و استقلال بودند عزم شیرازی می کند و تا زمان مرگ

ابواسحاق و تصرف فارس بدست امیر مبارزالدین مدتی بیش از دوازده سال متوالی در آنجا اقامت میکنند و در این مدت قصایدی فراوان در مدح شاه ابواسحاق و وزیرش رکن الدین عمیدالملک می سراید: در ۷۵۰ رساله صد پند و در ۷۵۱ مثنوی عشاق نامه را در شیراز بنام شاه ابواسحاق می سراید. در قصایدی که در مدح شاه ابواسحاق سروده است آشکار میشود که عبید تا ۷۴۴ در دربار شاهان و امیران محلی روزگار می گذرانده و از بنسرو سامانی و آوارگی خود و بی ثباتی حکومت این امیران نگران و دلشنگ بوده است و در جستجوی شاهی بزرگ و قوی حال ولایتی آباد می گشته تا از این آوارگی نجات یابد:

ملول گشیم از این اختران بیهده گرد بجان رسیدم از این روزگار بی سامان
بچشم مرحمتی سوی حال بنده نگر مرا ز منت این چرخ سفله باز رهان

مرا بحضرت اعلی همین وسیله بس است که من غریبم و شاه جهان غریب تو است
جهان پناها بیچاره را بدین کشور صدای صیبت شما میکشد ز راه دراز
در قصایدی که در مدح عمیدالملک وزیر است که در (۷۴۷) بوزارت رسیده بصراحت بمدت اقامت خود در فارس (۱۰ - ۱۲ سال) اشاره میکند:

کنون دوازده سال است تا ز ملک انام کشیده اختر سعدم بدرگه تو زمام

صد سال اگر بفارس توقف بود مرا وجه معاش من نبود جز عطای تو

مدت اقامت عبید در فارس بیش از ۱۲ سال طول کشیده است و او پس از فتح فارس بدست امیر مبارزالدین از آنجا که با این شاه سفاک و ریاکار موافقت نداشت عازم درگاه سلطان اویس جلایری در عراق و آذربایجان

میگردد. قصاید عبید در مدح سلطان اویس مسلماً مربوط به بعد از سال ۷۵۷ است چه سلطان معزالدین اویس در ۷۵۷ بتخت سلطنت جلوس میکند و این تاریخ مصادف با فتح فارس و قتل شاه ابواسحاق است. عبید تا تاریخ ۷۶۶ را که سال فتح کرمان بدست شاه شجاع است در خدمت سلطان اویس جلایری بوده. آنچه اقامت عبید را تا سال مرگ ابواسحاق در اوایل سال ۷۵۸ در فارس اثبات میکند قصیده‌ای است در عاقبت کار وی به مطلع:

سلطان تاج بخش جهاندار امیر شیخ
 کاوازه‌ی سعادت جودش جهان گرفت
 که در آن اشاره بقصر معروف شیخ ابواسحاق که در ۷۵۴ ساخته شد مینماید
 و در هجو امیر مبارز و ناسف بر قتل شاه ابواسحاق میگوید:

اکنون بدان رسید که برجای عندلیب
 ز اغ سیه دل آمد و در او مکان گرفت
 قصری که برد فرخی از فر او همای
 سنگ بچه کرد دروی و جغد آشیان گرفت
 در غزلی عبید به مهاجرت خود از شیراز اشاره میکند و آن را ناشی از
 در خطر بودن جان و هرج و مرج اوضاع شیراز پس از قتل شاه ابو
 اسحاق میداند:

رفتم از خطه‌ی شیراز و بجان در خطر م
 وه کزین رفتن ناچار چه خونین جگرم
 میروم دست زنان بر سر و پای اندر گل
 زین سفر ناچه شود حال و چه آید بسرم
 در سال ۷۶۶ بعد از فتح کرمان بدست شاه شجاع عبید هازم کرمان
 میشود و در قصیده‌ای که در وصف کرمان و تصرف آن بدست شاه شجاع سروده
 عزیمت وی در ۷۶۶ بکرمان معلوم میشود:

بیمن دولت و اقبال شاه بنده نواز
 مرا یجانب گرمان کشید بخت عنان
 از این قصیده چنین برمی آید که عبید تا ۷۶۶ بکرمان نرفته بوده و پس از

فتح کرمان که آوازه شاه شجاع در همه جا پیچید عبید قصد اقامت در دربار او می‌نماید لذا از عراق رو به جانب کرمان می‌نهد. شاه شجاع در ۷۶۷ شیراز را تصرف و در ۷۶۸ اصفهان را فتح مینماید و در این مدت عبید در التزام رکاب بوده و با او باصفهان میرود:

نوید فتح صفاهان و مزده اقبال نشان بخت بلند و امید فتح الباب
بر آستان تو گشتم مقیم و دولت گفت نزلت خیر مقام و جدت خیر مآب

عبید چند سال آخر عمر خود را در اصفهان می‌گذراند و در آنجا فوت میکند. قصائدی که از عبید باقی مانده در مدح شاه شجاع، شاه ابواسحاق اینجو، معزالدین اویس چلایری، رکن‌الدین عمیدالملک وزیر شاه ابواسحاق است که وی بیشتر عمر خود را در خدمت آنان گذرانده چه خود در قصیده‌ای در مدح شاه شجاع گوید:

مرا همیشه سلاطین عزیز داشته‌اند ز ابتدای صبی تا باین زمان و آوان
ز حضرت تو همان چشم تربیت دارم که دیده‌ام ز بزرگان و خسروان جهان
عبید از معاصران حافظ و بهمن ساوجی بوده است ولی متأسفانه نه حافظ

و نه عبید در اشعار خود اشاره‌ای بوجود یکدیگر نکرده‌اند. در حالیکه عبید از (۷۴۴ تا ۷۵۷) را در شیراز گذرانده و این ایام مصادف می‌باشد با زمانی که حافظ شهرتی داشته و غزلیات و مدایحی در مدح شاه ابواسحاق اینجو سروده است.

عبید شاعر هزل و طنز و یکی از تابناکترین چهره‌های ادبیات ایران است هر چند قدرت قلم او در عرصه‌ی لفظ همپای دیگر معاصرانش نیست اما در فسحت معنی کم نظیر است عبید سبکی مخصوص بخود دارد بروشنی و صراحت

سخن میگوید. ایهام و کنایه و استعاره کمتر در نوشته‌های او اعم از نثر و نظم بکار رفته است. مردی است برون‌گرا و خوش‌بین. از درون‌گرایی و بدبینی محافظ در او نشانه‌ای نیست لذا سخنانش صریح و بی‌پرده و عربیان و کوبنده است. گرچه شهرت او بیشتر بخاطر لطایف و هزلیاتی است که زبانزد خاص و عام است اما او خود بشخصه چنین صفاتی را دارا نیست در لطایف شرح شهوترانی‌ها و خواهشهای تفسانی خویش را بیان نمی‌کند بلکه وضع اخلاقی، اداری، اجتماعی و سیاسی زمان خویش را نشان میدهد. بهترین راه مطالعه در اوضاع اجتماعی و فرهنگی يك ملت مراجعه باشعار و نوشته‌های شعرا و نویسندگان آن عصر است چه این آثار آئینه‌ای تمام‌نمای اجتماع وقتند.

(بقیه دارد)

نورالدین محمد عوفی اصلاً از مردم بخارا ولی بیشتر در خراسان و سیستان زندگی کرد و سرانجام به هند سفر نمود. در سال ۶۰۷ خدمت ناصرالدین قباچه را دریافت و نزد وزیر او فخرالدین عزیز و محترم بود تا اینکه نظام الملك چندی وزیر سلطان التتمش بردژ بهك که در آنجا ناصرالدین قباچه پناهنده شده بود حمله آورد عوفی به نظام الملك پیوست و کتاب جامع الحکایات و لوامع الروایات بنام او اهدا کرد و تذکره‌ای از شعرا بنام لباب الالباب در دو جلد بنوشت. (تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج ایران)